

## Tahqīqāt-e Kalāmi

Islamic Theology Studies  
An Academic Quarterly  
Vol. ۱۱, No. ۴۰, April-June ۲۰۲۳

### Divine Concealment, Human Free Will

Ali Bahari<sup>۱</sup>

Alireza Ale Boyeh<sup>۲</sup>

MohammadJavad Asghari<sup>۳</sup>

#### Abstract

Couldn't God make himself clearer than what he is so that there is no way to deny his existence? Was the Almighty God not able to provide evidence of His presence and existence to mankind in such a way that he has no other way but to accept God? How can this concealment of God be combined with the belief in His complete guiding? These questions have been raised by philosophers who believe in concealment and based on them, they have challenged the plausibility of belief in God. They believe that it is not reasonable to believe in a God who could have revealed himself, but did not. To answer these questions, one should not only pay attention to God's guiding; Because other variables are also effective in solving this equation. Elements such as human free will which is one of the most important requirements to achieve human perfection. This article tries to explain the relationship between divine concealment and the maximum human free will and challenge the claims of the philosophers who believe in concealment. In the path of this challenge and explanation, it has used both rational arguments and Qur'anic theology; Because the Holy Quran, despite being ۱۰۴۰۰ years old, has useful content in explaining why God is hidden, even though it has not been explained in the concealment literature. Finally, the conclusion was reached that although it was possible for God to reveal himself more than the current amount, but as God's manifestation increased, man's free will to believe in him or deny him would decrease. This is in conflict with the necessity of maximum human free will.

**Keywords:** Divine Concealment, Divine guiding, human free will, theism, atheism.

۱. MA graduate of Philosophy of Religion, Baqir al-'Ulum University (the responsible author); email: ali.bahari۹۸@yahoo.com, bahari۹۸@yahoo.com

۲. Assistant professor of the Islamic Sciences and Culture Academy; email: alebouyeh@isca.ac.ir

۳. Assistant professor of Baqir al-'Ulum University; email: asgharii@yahoo.com

## الأبحاث الكلامية

فصلية - علمية بحثية  
السنة الحادية عشرة، العدد الرابعون  
رمضان - ذى القعدة ١٤٤٤هـ

### الاحتجاب الالهي و الاختيار الانساني

على بهارى<sup>١</sup>  
عليرضا آل بويه<sup>٢</sup>  
محمدجواد اصغرى<sup>٣</sup>

#### المخلص

ألا يقدر الله تبارك وتعالى أن يُظهر نفسه أكثر مما أظهر الآن ليسدَّ سبل انكار وجوده؟ ألا يستطيع الله القادر المطلق، أن يُرى البشرَ مظاهرَ وجوده و حضوره بنحو لم يكن للإنسان إلا قبول وجود الله تعالى؟ كيف يمكن الجمع بين الاحتجاب الالهي هذا و الاعتقاد بأنه هاجر مطلق؟ هذه الاسئلة طرحها الفلاسفة القائلون بالاحتجاب و قد تحدوا عقلانية الاعتقاد بالله تعالى. هم يقولون ليس من المعقول الاعتقاد بأنه كان في مستطاعه أن يظهر نفسه أكثر و لم يفعله. لا تحصر الاجابة عن هذه الاسئلة علي الهداية الالهية فقط؛ لأنَّ هناك متغيرات قد تؤثر على حل هذه المعادلة. عناصر كاختيار الانسان تعد من اهم اسباب وصول الانسان الى كماله. هذه الدراسة تسعى أن تبين العلاقة بين الاحتجاب الالهي و اختيار الانسان القصوى و تحدى معتقد الفلاسفة القائلون بالاحتجاب. قد استفدنا في هذا التحدى و التبيين من الاستدلالات العقلية و الالهيات القرآنية؛ لأن في القرآن الكريم على رغم قدمه على نحو ٤٠٠ سنة، اشارات واضحة لسبب الاحتجاب الالهي، و إن لم يبينه بهذه العبارات. و أخيرا قد وصلنا الى هذه النتيجة: و إن كان في مقدرة الله تعالى أن يظهر نفسه أكثر من هذا؛ لكن قد يقلل هذا الظهور من اختيار الانسان في الايمان به أو أنكاره. الامر الذي قد يتعارض مع ضرورة اختيار الانسان القصوى.

#### الألفاظ المحورية

الاحتجاب الالهي، الهداية الالهية، اختيار الانسان، الاعتقاد بالله تعالى، عدم الاعتقاد باللغ تعالى.

١. ماجستير في فلسفة الدين، جامعة باقر العلوم (الكاتب المسنول) (ali.bahari@yahoo.com).

٢. استاذ مساعد في معهد العلوم و الثقافة الاسلامية في مكتب الاعلام الاسلامي بقم المقدسة، (alebouyeh@isca.ac.ir).

٣. استاذ مساعد في معهد العلوم و الثقافة الاسلامية في مكتب الاعلام الاسلامي بقم المقدسة، (asgharii@yahoo.com).

## تحقیقات کلامی

فصلنامه علمی پژوهشی

انجمن کلام اسلامی حوزه

سال یازدهم، شماره چهارم، بهار ۱۴۰۲

## اختفای الهی، اختیار انسانی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۳۰

علی بهاری<sup>۱</sup>

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۳/۲۴

علیرضا آل بویه<sup>۲</sup>محمدجواد اصغری<sup>۳</sup>

## چکیده

آیا خداوند نمی‌توانست خود را از این که هست واضح‌تر کند تا راهی برای انکار وجودش باقی نماند؟ آیا خدای قادر علی‌الاطلاق قادر نبود قراین حضور و وجودش را به‌گونه‌ای در اختیار بشر قرار دهد که او راهی جز پذیرش خداوند نداشته باشد؟ چگونه می‌توان این اختفای خداوند را با اعتقاد به هدایت‌گری تامّ او جمع کرد؟ این پرسش‌ها را فیلسوفان اختفاء‌باور مطرح کرده و بر اساس آن معقولیت خدا‌باوری را به چالش کشیده‌اند. آنان معتقدند باور به خدایی که می‌توانست خود را آشکار کند، ولی نکرده است، معقول نیست. برای پاسخ به این پرسش‌ها نباید تنها به هدایت‌گری خداوند توجه کرد؛ زیرا متغیرهای دیگری نیز در حلّ این معادله مؤثرند. مؤلفه‌هایی مانند اختیار انسان که از مهم‌ترین لوازم تحقّق کمال انسان است. این مقاله می‌کوشد تا ارتباط میان اختفای الهی و اختیار حداکثری انسان را تبیین کند و ادّعای فیلسوفان اختفاء‌باور را به چالش بکشد. در مسیر این چالش و تبیین، هم از استدلال‌های عقلی و هم الهیات قرآنی بهره گرفته شده است؛ زیرا قرآن کریم با وجود قدمت هزار و چهار صد ساله مطالبی سودمند در تبیین چرایی اختفای الهی دارد، اگر چه با این ادبیات بیان نکرده باشد. در نهایت این نتیجه به دست آمده که اگر چه ممکن بود خدا خود را بیش از مقدار کنونی عرضه کند اما به میزان افزایش جلوه‌گری خداوند، اختیار انسان برای ایمان به او و یا انکار او کاهش می‌یافت. امری که با ضرورت اختیار حداکثری انسان در تعارض است.

## واژگان کلیدی

اختفای الهی، هدایت‌گری خداوند، اختیار انسان، خدا‌باوری، خدا‌نا‌باوری.

۱. دانش آموخته کارشناسی ارشد فلسفه دین، دانشگاه باقرالعلوم (ع)؛ نویسنده مسئول

(ali.bahari98@yahoo.com)

۲. استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم (alebouyeh@isca.ac.ir)

۳. استاد یار دانشگاه باقرالعلوم (ع) (asgharii@yahoo.com)

## مقدمه

مسئله وجود خدا همواره دل‌مشغولی انسان بوده است. بشر از ابتدا دنبال این بود که بفهمد خدایی وجود دارد یا نه. در این میان، گاهی پرسش‌هایی پدید می‌آید که دست‌خدا ناباوران را پر می‌کند. اختفای الهی یکی از همین پرسش‌هاست. معتقدان به مسئله اختفای الهی مدعی‌اند که خداوند اگر وجود داشته باشد، باید خود را بیش از این عرضه کند و بشر را از حیرانی نجات دهد؛ اما این کار را انجام نداده است. این نشان می‌دهد که خدایی وجود ندارد. در واقع می‌گویند اگر خدایی با آن اوصاف که مؤمنان ادعا می‌کنند وجود داشت، بیش از این خود را می‌نمایاند و دست انسان را می‌گرفت، ولی چون این کار را نکرده است، پس خدایی در کار نیست. در این مقاله، ضرورت اختیار انسان به عنوان پاسخی برای مسئله اختفای الهی مطرح شده است. روش تحقیق این مقاله، عقلی و نقلی است؛ یعنی هم از استدلال‌های عقلی برای نقد ادعاهای اختفای‌آوران بهره گرفته شده و هم به الهیات نقلی (قرآن و سنت) نگریسته شده است. روشن است که منظور از روش عقلی، همان روش تحلیلی متعارف میان فیلسوفان تحلیلی است که اتفاقاً عموم فیلسوفان دین نیز با همین روش به فلسفه دین می‌پردازند. تفکیک مدعا از دلیل، شفافیت حداکثری در مفاهیم و ارائه گام‌به‌گام مقدمات از ویژگی‌های فیلسوفان تحلیلی در مقام استدلال است. کاربست این روش، گاه موجب می‌شود فیلسوفان دین مسلمان، یکسره از میراث الهیات نقلی چشم‌پوشند؛ در حالی که بسیاری از چالش‌های فلسفه دین امروز به زبان دیگری در متون دینی و به‌ویژه قرآن کریم بیان شده است. انتظار بشر برای جلوه‌گری بیشتر خداوند در جهان (اختفای الهی) از جمله همین چالش‌ها است. انسان‌ها همواره خواسته‌اند که خدا را واضح‌تر دریابند و گاه این خواسته را با پیامبران الهی هم در میان گذاشته‌اند. شاید معروف‌ترین آن، درخواست بنی اسرائیل از موسی است که قرآن هم به آن پرداخته است. بر اساس گزارش قرآن کریم، بنی اسرائیل از موسی خواستند تا خدا خود را برای آن‌ها آشکار کند که در نهایت، همه با صاعقه‌ای جان سپردند (ر.ک. بقره: ۵۵)؛ بنابراین برای تحلیل مسئله اختفای الهی می‌توان از اشارات متون دینی هم بهره برد، البته این نکته بی‌نیاز از توضیح است که هنگام بهره‌بردن از متون دینی باید کوشید آن را به صورت استدلال عقلی صورت‌بندی کرد تا منطق پژوهش فلسفی رعایت شود.

بعضی پژوهشگران پاسخ‌هایی به مسئله اختفای الهی داده و هر کدام بخشی از مقدمات این اشکال را زیر تیغ نقد برده‌اند. برخی مبانی معرفت‌شناختی آن را به چالش کشیده (افضلی و

رضانژاد، ۱۳۹۷: ۴۸) و شماری دیگر از فواید اختفا سخن گفته‌اند (علیزمانی و محمدپور، ۱۳۹۵: ۲۰). این مقاله به دنبال آن است که ضرورت اختیار را به‌عنوان پاسخی برای چالش اختفای الهی مطرح کند. پیش از آغاز پرداختن به پاسخ‌ها، ذکر این نکته ضروری است که یک فیلسوف دین‌خدا‌باور هنگام پاسخ به چالش‌هایی که معقولیت مجموعه باورهای دینی را نشانه رفته‌اند، باید بکوشد میان آن‌ها سازگاری ایجاد کند؛ به‌گونه‌ای که هم چالش مطرح شده را به صورت شایسته پاسخ گوید و هم انسجام نظام باورهای الهیاتی خود را حفظ کند. بنابراین در این مقاله کوشیده می‌شود چالش اختفای الهی به‌گونه‌ای پاسخ گفته شود که اولاً انسجام نظام کلامی حفظ گردد و ثانیاً خود پاسخ، منشأ مشکلات جدیدی نشود.<sup>۱</sup>

### ۱. استدلال اختفاء باوران

اختفای الهی<sup>۲</sup> از جمله چالش‌های فلسفی دین در سال‌های اخیر بوده است. معتقدان به این چالش که آن را برهان یا استدلال مبتنی بر اختفای الهی می‌دانند<sup>۳</sup> معتقدند که خداوند به اندازه‌ای که برای ایمان آوردن انسان‌ها لازم است خود را عرضه نکرده و از همین راه، وجود او را انکار می‌کنند. نخستین کسی که مسئله اختفای الهی را مطرح کرد، فریدریش ویلهلم نیچه<sup>۴</sup> بود. او در دسته‌بندی فیلسوفان به قاره‌ای و تحلیلی جزو گروه اول قرار می‌گیرد (D.schrift, ۲۰۱۰, vol. ۲, p. ۱۰۸). از این رو دشوارگویی و پیچیده‌نویسی در آثارش دیده می‌شود. به همین خاطر این چالش را بسیار گذرا و تا حدودی نامفهوم عرضه کرده است؛ به‌گونه‌ای که برای فهم به بازتقریر نیاز دارد. نیچه، اختفای الهی را نشانه ظالم و سنگدل بودن خداوند برشمرده است! چون (طبق ادعای او) خدا بندگانش را در کشف حقایق مربوط به سعادت و شقاوت‌شان رها کرده است و آن‌ها نمی‌توانند به روشنی و بدون اختفا، با او ارتباط برقرار کنند (Nietzsche, ۱۹۹۷, pp. ۵۲-۵۳). آرش نراقی، استدلال نیچه را به شکلی منطقی و

۱. برای مثال، برای حل مسئله شر می‌گویند چه بسا شرور، خیر هستند و ما به اشتباه آن‌ها را شر می‌پنداریم؛ در حالی که اعتقاد به این قول شاید با باور شیعه به حسن و قبح عقلی سازگار نباشد یا مثلاً برای حل چالش‌های اعتقادی نهفته در برخی احادیث، اعتبار آن احادیث را زیر سؤال می‌برند؛ در حالی که چه بسا آن احادیث، بر اساس مبانی رجالی مشهور، معتبر باشند.

۲. divine hiddenness.

۳. The argument from divine hiddenness .

۴. Friedrich Wilhelm Nietzsche.

قابل فهم تقریر کرده است:

۱. اگر خدا وجود داشته باشد، او عالم مطلق، قادر مطلق و خیر خواه مطلق خواهد بود (مطابق تعریف ادیان ابراهیمی از خداوند)؛
  ۲. اگر خدا عالم مطلق باشد، آن گاه نسبت به تمام گزاره‌های صادق (معلومات) عالم است (تعریف عالم مطلق)؛
  ۳. اگر خدا قادر مطلق باشد، می‌تواند هر کار ممکن را انجام دهد (تعریف قادر مطلق)؛
  ۴. اگر خدا خیر خواه مطلق باشد، حتماً خودش را برای طالبان صادقش که مشتاقانه در پی او می‌گردند، به صورت بدون ابهام آشکار می‌کند؛ زیرا می‌داند آنان به خاطر این اختفا، به چه درد و رنج عظیمی گرفتار شده و چه زیان‌های جبران‌ناپذیری متحمل گشته‌اند (چون عالم مطلق است، از این وضعیت مطلع است و چون قادر مطلق است، می‌تواند حضور خود را آشکارتر سازد و غبار ابهام را بزدايد)؛
  ۵. خداوند بر کسانی که مشتاقانه در پی او می‌گردند و صادقانه طالبش هستند، به شکل بدون ابهامی آشکار نیست (پدیده اختفای الهی)؛
  ۶. پس خداوند خیر محض نیست (بر اساس قاعده استنتاج رفع مقدم از رفع تالی، نتیجه حاصل از ۴ و ۵)؛
  ۷. بنابراین خداوند وجود ندارد (بر اساس همان قاعده، نتیجه حاصل از ۱ و ۶) (نراقی، ۱۳۹۰، ص ۶۸).
- گزاره‌های یک تا سه مورد اعتقاد اکثریت مطلق خداباوران است. بنابراین اگر مشکلی در این برهان باشد، باید آن را در گزاره چهارم به بعد یافت. در گزاره چهارم، لازمه خیرخواهی خداوند برای بندگان و عشق‌ورزی او به انسان‌ها، جلوه‌گری حداکثری و روشن او بر آن‌ها دانسته شده است و در گزاره پنجم ادعا شده است که چون چنین حضوری وجود ندارد، اساساً خدایی در کار نیست.
- پس از نیچه، جان شلنبرگ<sup>۱</sup> فیلسوف شک‌گرای کانادایی این راه را ادامه داد. او دوباره مسئله اختفای الهی را مطرح کرد و کوشید به روش تحلیلی که طریق فلسفه‌ورزی اوست آن را بازآفرینی کند. شلنبرگ از برهان خود تاکنون دو قرائت داشته است. او قرائت نخست را در اختفای الهی و

۱. John L. Schellenberg.

عقل بشری<sup>۱</sup> در سال ۱۹۹۳ عرضه کرد. صورت‌بندی او در این کتاب چنین است:

۱. اگر خدایی وجود داشته باشد، او محبّ مطلق است؛
۲. اگر خدای محبّ مطلق وجود داشته باشد، خدا ناباوری معقول رخ نمی‌دهد؛
۳. خدا ناباوری معقول رخ می‌دهد؛
۴. خدای محبّ مطلق وجود ندارد (استنتاج از ۲ و ۳)؛
۵. پس خدایی وجود ندارد (استنتاج از ۱ و ۴) (Schellenberg, ۱۹۹۳, p. ۸۳).

گزاره یک توصیف‌گر خدای ادیان ابراهیمی است.<sup>۲</sup> مقصود از خدا ناباوری معقول نیز نوعی از خدا ناباوری است که در آن ناباوری شخص ملحد، موجه و سرزنش‌ناپذیر است. به گمان شلنبرگ، استفاده از واژه سرزنش‌ناپذیر<sup>۳</sup> در این تقریر از استدلال نادرست است؛ زیرا مفهوم سرزنش‌ناپذیر، مفهومی گسترده است که می‌تواند هر نوع بی‌اعتقادی‌ای را در برگیرد و موجب سوء تفاهم شود (Schellenberg, ۲۰۱۵, p. ۵۵). از این رو او در تقریر بعدی خود، دیگر این واژه را به کار نگرفت و کوشید استدلالش را دوباره صورت‌بندی کند، اما استدلال دوم شلنبرگ، کمی آشفتگی و نامفهوم به نظر می‌رسد. از این رو برخی محققان کوشیده‌اند آن را این چنین ساده کنند:

۱. اگر خدا وجود داشته باشد، نباید انسان‌های انعطاف‌پذیر که خدا ناباور هستند وجود داشته باشند؛

۲. انسان‌های انعطاف‌پذیر خدا ناباور وجود دارند؛

۳. پس خدا وجود ندارد (شکری، بی‌تا: ۱۹).<sup>۴</sup>

مقصود شلنبرگ از انعطاف‌پذیر، انسان‌های حق‌جوی مستعد برقراری ارتباط با خداوند هستند که با دیدن نشانه کافی ایمان می‌آورند (همان). به نظر می‌رسد که تلاش شلنبرگ، تلاشی بیهوده بوده است؛ زیرا او خواسته تنها با یک جابه‌جایی کلمات، استدلال را به شکل قوی‌تری

#### ۱. Divine Hiddenness and Human Reason.

۲. برای آشنایی بیشتر با تلقی ادیان ابراهیمی به ویژه مسیحیان از خداوند می‌توان به کتب ادیان مراجعه کرد مانند ادیان زنده جهان، عبدالرحیم سلیمانی.

#### ۳. inculpable

۴. متأسفانه هر چه تلاش کردیم به منبع اصلی دست نیافتیم. یک مقاله از کتاب شلنبرگ نقل کرده بود که البته تقریرش به فهم بهتر استدلال او کمکی نمی‌کرد. از این رو، از پژوهش جناب شکری استفاده کردیم که به روان‌ترین بیان، استدلال شلنبرگ را تقریر کرده است.

صورت‌بندی کند، اما اندک تأملی نشان می‌دهد که تفاوت چندانی میان تقریر اول و دوم نیست و تنها واژگان عوض شده است؛ زیرا در تقریر اول، تکیه او بر واژه سرزنش‌ناپذیر است و در تقریر دوم بر انعطاف‌پذیران بی‌خدا تأکید می‌کند. اگر اشکال تقریر اول را ابهام مفهومی آن بدانیم، همین اشکال در تقریر دوم هم وجود دارد؛ زیرا گستره واژه «انعطاف‌پذیر» هم دست‌کمی از «سرنش‌ناپذیر» ندارد. از این روی، اشکال باقی است.

## ۲. نقد اختفاء باوران

### ۲-۱. غفلت از انسجام صفات خدا

اشکال اساسی اختفاء باوران آن است که صفات و افعال خدا را درست تفسیر نکرده‌اند. آنان با منحصر کردن خداوند به صفت «عاشقی» و یا «هدایت‌گری» انتظار دارند که تمامی کارهای او مصداق کامل عشق‌ورزی و هدایت‌گری باشد؛ در حالی که خداوند، صفات گوناگونی دارد که باید در کنار هم فهم و تفسیر شوند. خدا را باید با تمامی صفات و سنت‌هایش در آفرینش و تدبیر هستی فهمید و هر گونه توجه انحصاری به صفتی از صفات خداوند و یا سنتی از سنت‌های او، نوعی فروکاستن خداوند به آن صفت یا سنت است. به بیان روشن‌تر، شلنبرگ و هم‌فکرانش که با طرح مسئله اختفای الهی، سازگاری درونی مجموعه خدا باوری را هدف گرفته‌اند، با فروکاستن خداوند به صفتی از صفات‌هایش دچار مغالطه شده‌اند؛ زیرا با برجسته کردن صفت عاشقی برای خداوند، این صفت را در تعارض با میزان جلوه‌گری او دانسته‌اند؛ در حالی که خداوند عاشق، همان خدای حکیم، عادل و عالم است. به عبارت دیگر، نباید رفتارهای خداوند با انسان و مجموعه جهان را تنها بر اساس یک صفت از صفات او ارزیابی کرد، بلکه باید همه صفات گوناگون او را کنار هم گذاشت تا تصویر جامعی از خداوند به دست آید؛<sup>۱</sup> زیرا عالم عرصه تراحم‌ها و پیچیدگی‌ها است و عملاً ممکن نیست که خداوند عالم را تنها بر اساس یکی از صفاتش اداره کند. وقتی خداوند عالم را محلی برای تکامل اخلاقی اختیاری انسان قرار داده است، طبیعتاً باید آن را به‌گونه‌ای اداره کند که این اختیار محقق شود. هر گونه مدیریت عالم اگر منجر به از بین رفتن اختیار و یا محدودیت فراوان آن شود، غیر حکیمانه است و از خداوند صادر

۱. اسدی بهروز؛ ورحمتی انشاءالله؛ وعباسی بابک. (۱۳۹۹). «نقد و بررسی برهان اختفای الهی جان شلنبرگ بر مبنای تناهی صفت فعلی و حکمت الهی». پژوهش‌های فلسفی-کلامی، (۸۳). این مقاله، نمونه‌ای از پرداختن به مسئله اختفای الهی از زاویه محدودیت صفات در عرصه عمل است.

نمی‌شود، البته ممکن است که گاهی یک صفت اهمیّت و یا تحقّق بیشتری در عرصه عالم داشته باشد و یا در عرصه تحقّق بر سایر صفات مقدم شود؛ اما این به معنی انحصار خداوند در آن صفت نیست. فروکاستن خداوند به یک صفت و به تبع آن، داشتن انتظار نامعقول از او، اشکال اصلی جان شلنبرگ و موافقان او است. مثال زیر به روشن‌تر شدن بحث کمک خواهد کرد:

فرض کنید پسر یک پدر ثروتمند، دلسوز و دانا به مشکل مالی دچار شده است. از قضا این مشکل با سوء اختیار خود او به وجود آمده است؛ به‌گونه‌ای که اگر نصیحت‌های پدر را گوش می‌کرد، هرگز گرفتار نمی‌شد. او از پدر درخواست کمک می‌کند، اما پدر به او توجّهی نمی‌کند؛ زیرا این چندمین بار است که پسر راهنمایی پدر را زیر پا می‌گذارد و خود را به دردسر می‌اندازد. از این رو، پدر از کمک مالی امتناع می‌کند و همین مسئله باعث می‌شود که پسر در ذهن خود، پدر را به بی‌اعتنایی نسبت به خود متّهم کند؛ زیرا او را در لحظه گرفتاری یاری نکرده است. به عبارت دیگر، پسر چنین قیاسی در ذهن خود می‌سازد و بر اساس آن پدر را قضاوت می‌کند:

اگر پدرم دلسوز من بود، مرا از این گرفتاری نجات می‌داد؛ ولی مرا نجات نداده است، پس دلسوز من نیست.

روشن است که پسر در داوری خود درباره پدر دچار خطا شده است؛ زیرا پدر علاوه بر دلسوزی، خردمندی هم دارد و می‌خواهد پسرش را پخته و مسئولیت‌پذیر تربیت کند. با کمی تسامح باید گفت درباره خداوند هم همین وضعیّت جاری است. او مهربانی، تدبیر، غیب‌دانی، اجابت‌گری و انتقام‌جویی را با هم دارد و از طرف دیگر، می‌خواهد انسان را در نهایت بهره‌مندی از اختیار به سوی کمال هدایت کند. به بیان روشن‌تر صفات خداوند و نیز برنامه‌های او در اداره جهان، یکدیگر را در عرصه تحقّق محدود می‌کنند. بنابراین باید در سایه این محدودیّت و در کنار یکدیگر تقسیم شوند؛ اما شلنبرگ آن را مطلق (در عرصه تحقّق) انگاشته و از این روی، مسئله اختفای الهی را مطرح کرده است.

## ۲-۲. ضرورت اختیار حداکثری برای انسان

افزون بر آنچه گذشت، خداوند افزون بر صفات متعدّد سنّت‌هایی هم در اداره عالم دارد. یکی از اساسی‌ترین آن‌ها، اختیار انسان است که بر اساس حکمتش به او عطا کرده است. خداوند جهان را به‌گونه‌ای طراحی کرده است که انسان بتواند با اختیار خود، مسیر کمال را پیماید. در طرح‌ریزی‌ای که خداوند برای هستی انجام داده است، بقای اختیار انسان به‌قدری ضروری است

که حتی اگر او از این اختیار سوء استفاده کند و به گناه بیفتد هم خدا سد راهش نخواهد شد و دامنه اختیارش را محدود نخواهد کرد. در الهیات اسلامی، کسب کمالات اخلاقی، زمانی ارزشمند است که به صورت اختیاری به دست آید و بر همین اساس، کمال اجباری را اصلاً نمی‌توان کمال به‌شمار آورد. بنابراین علاوه بر صفات گوناگون خداوند، اختیار انسان و ضرورت حراست حداکثری از آن نیز باید در تحلیل صفات خداوند در نظر گرفته شود. بی‌توجهی به این نگاه جامع، گاه توقع‌هایی از طرف انسان‌ها بر دوش خدا می‌گذارد که اصلاً بنا نیست برآورده شود. مثال زیر برای فهم دقیق‌تر این موضوع راه‌گشا است:

فرض کنید میزبان ثروتمندی می‌خواهد برای سه نفر شام تهیه کند و برای این کار، بودجه کافی در اختیار دارد. به طور طبیعی او می‌تواند بهترین غذا را - به هر قیمتی که باشد - از معتبرترین رستوران شهر تهیه کند، اما او می‌داند که یکی از مهمانان به گوشت قرمز حساسیت دارد، دیگری سرخ‌کردنی نمی‌خورد و سومی از گوشت سفید متنفر است. بنابراین با غذایی نسبتاً ساده و ارزان‌تر از مهمانان پذیرایی می‌کند. کسی که از توان و امکان این میزبان برای تهیه شام مطلع است، اما اگر محدودیت‌های او را در تصمیم‌گیری نمی‌داند، ممکن است او را به خساست متهم کند؛ اما اگر همین شخص بداند که میزبان چه محدودیت‌هایی در این کار داشته است، حتماً او را بابت انتخاب بهترین گزینه «ممکن» خواهد ستود.

ریچارد سونینرن، فیلسوف دین معاصر انگلیسی در این باره می‌گوید: «خدایی که می‌خواهد به ما انتخاب‌هایی آزاد و معنادار بدهد، به ما انتخاب‌هایی مؤثر خواهد داد که تفاوت‌های مهمی را برای ما نسبت به یکدیگر و برای جهان مادی ایجاد خواهند کرد... خدایی که به موجودات مسئولیت محدودی را در قبال هم‌نوعانشان عطا می‌کند، چیز زیادی به آن‌ها اعطا نخواهد کرد. او مانند پدری خواهد بود که از فرزند ارشد خود درخواست می‌کند که از پسر کوچک‌تر مراقبت کند و تأکید می‌کند که او مراقب همه حرکات فرزند ارشد است و در صورت تخطی، بلافاصله مداخله خواهد کرد. فرزند ارشد ممکن است به تندی جواب بدهد که من تنها در صورتی از همکاری با شما خوشحال خواهم شد که آزادی عملی بیشتری در تحقق عقاید خود داشته باشم. یک خدای خوب مانند یک پدر خوب مسئولیت را تفویض می‌کند. او برای آن‌که به مخلوقات اجازه دهد در خلقت سهیم باشند، به ایشان اجازه می‌دهد در ضرر رساندن انتخاب داشته باشند.» (سونینرن ریچارد، ۱۳۹۷: ۲۴۳-۲۵۰)

به بیان دیگر، سونینرن می‌گوید اختیار فراوان برای انسان لواز می‌دارد که از جمله آن‌ها آزادی

عمل او برای ارتکاب انواع شرور است. اگر جلوی زمینه این شرور گرفته شود، دیگر اختیار معنا نخواهد داشت. از سخن سوئینبرن در بیان ضرورت اختیار حداکثری می‌توان در مسئله اختفاء هم استفاده کرد. خداوند علاوه بر التزام به معانی صفاتش از جمله هدایت‌گری یا عاشقی، سنت‌هایی هم برای اداره عالم طرح‌ریزی کرده است که «تحقق حداکثری اختیار انسان» یکی از مهم‌ترین آن‌هاست.

جان هیک، دیگر فیلسوفی است که به این موضوع پرداخته است. او در کتاب معروف خود، شر و خدای عشق، درباره جایگاه اختیار انسان و ارتباط آن با حضور خداوند می‌نویسد: «خداوند در مقام آفرینش اشخاص متناهی و محدود برای آن‌ها به او عشق بورزند و محبوب او باشند، باید به آن‌ها خودمختاری محکمی نسبت به خود عطا کند... تنها راه این خودمختاری برای انسان، این است که خداوند انسان را در فاصله‌ای از خودش قرار دهد که انسان بتواند مختارانه به سوی خداوند گام بردارد.» (Hick, ۱۹۶۶, p. ۲۸۱)

جان هیک چنین فاصله‌ای را فاصله معرفتی<sup>۱</sup> می‌خواند و ادامه می‌دهد: «وجود و حضور خداوند برای انسان نباید به صورت اجباری از جانب انسان‌ها دریافته و فهمیده شود... جهان باید برای انسان -لااقل تا حدّ و اندازه‌ای- به گونه‌ای باشد که خدا وجود ندارد. خداوند باید از آفریدگان پنهان و محبوب، اما قابل شناخت باشد. این شناخت تنها با واکنش آزادانه انسانی از جانب انسان حاصل می‌شود.» (ibid) هیک در ادامه می‌نویسد: «آزادی شناختی انسان (نسبت به خداوند) به او این امکان را می‌دهد که از خالق خود مطلع بشود یا نشود.» (ibid) در واقع مراد جان هیک آن است که خداوند برای تحقق اختیار انسان در باور به او یا انکار او، باید نوعی شکاف معرفتی و شناختی میان خود و انسان ایجاد کند؛ زیرا اگر چنین کاری نکند و خود را به صورت حداکثری جلوه‌گر سازد، انسان جبراً به او ایمان می‌آورد که با فلسفه ایمان در تعارض است. بنابراین اختفای الهی - حداقل تا حدّی - ضمانت‌گر اختیار انسانی است.

سوئینبرن هم در وجود خدا به مسئله اختفای الهی پرداخته است. او معتقد است اختفای الهی - مراد همان عدم جلوه‌گری حداکثری است - موجب می‌شود انسان امکان انتخاب بین خیر و شر را داشته باشد؛ زیرا اگر خداوند حضور خود را به شکل بدون ابهامی آشکار کند، انسان‌ها با اختیار کم‌تری - و به شکلی جبرآمیز - به انجام خوبی روی می‌آورند و از بدی‌ها روی‌گردان

می‌شوند؛ زیرا در این شرایط، وجود خدایی که خالق آن‌ها است را به روشنی درک کرده است، دوست دارند محبوب این خداوند واقع شوند و از مزایای زندگی خوب در آخرتی که او برای بندگان نیک خود تدارک دیده بهره‌مند گردند. بنابراین حضور و جلوه‌گری بیشتر خداوند دایره اختیار انسان را برای گزینش‌گری میان خیر و شر محدود خواهد کرد (Swinburne, ۲۰۰۴, p. ۲۶۸). اما جان شلنبرگ دفاعیه مبتنی بر اختیار جان هیک و سوئینبرن را بی‌جواب نگذاشته است. او معتقد است اگر چه در صورت آشکارگی بیشتر خداوند، انسان‌ها اختیار کم‌تری برای برگزیدن شر خواهند داشت، اما باز هم در این صورت، اصل اختیار باقی می‌ماند و برای انسان‌ها ممکن خواهد بود که به درجات والاتری از اخلاق دست پیدا کنند<sup>۱</sup> (علیزمانی و محمدپور، ۱۳۹۷: ۲۰). به بیان دیگر، اگر اختفای الهی باعث می‌شود که انسان‌ها در دوراهی میان ایمان و کفر یا اخلاق‌مداری و بی‌اخلاقی، آزاد و مختار باشند و هر سو که می‌خواهند بروند، حضور حداکثری خداوند هم باعث نمی‌شود که انسان‌ها یکسره فاقد اختیار شوند، بلکه چون در آن شرایط، وجود خداوند روشن و بی‌ابهام است، انسان‌ها از اختیار خود نه برای انتخاب ایمان یا کفر، بلکه برای کسب درجات اخلاقی بالاتر استفاده خواهند کرد. به این صورت که عده‌ای به مراحل والاتری از زیست اخلاقی دست پیدا می‌کنند و عده‌ای نه. در واقع در آن شرایط نیز اختیار انسان باقی است و تنها متعلق آن تغییر می‌کند؛ به این شکل که در شرایط اختفای خداوند انسان‌ها مختارند که به او ایمان داشته باشند یا نه ولی در آن شرایط همه به او مؤمن خواهند بود و اختیار خواهند داشت که مثلاً به رتبه اول یا دهم در کسب فضایل اخلاقی نایل شوند. بنابراین اختیار مد نظر سوئینبرن و جان هیک نمی‌تواند اختفای الهی را موجه کند، البته پاسخ این نقد شلنبرگ در بخش پایان مقاله خواهد آمد؛ اما به‌طور اجمالی باید گفت که تحقق اختیار حداکثری برای انسان، مطلوب و مورد نظر خداوند است نه فقط اصل اختیار.

در این جا ممکن است اشکالی به ذهن خواننده برسد و بگوید آیا اختیار، مقوله‌ای تشکیکی است که جلوه‌گری بیشتر خداوند آن را محدود می‌کند و عدم جلوه‌گری آن را توسعه می‌دهد؟ در پاسخ باید گفت اگر اختیار را به قدرت گزینش‌گری معنا کنیم، تشکیکی است. اختیار انسان‌ها برای انجام دادن کارهای مختلف یا ترک کردن آن‌ها بسته به عوامل گوناگون درونی و بیرونی کاهش و افزایش می‌یابد. شاید این مثال بتواند مقصود را روشن کند:

۱. متأسفانه دستیابی به نسخه اصلی کتاب میسر نشد. از این رو سخن شلنبرگ را بر اساس مقاله مذکور نقل کردیم.

فرض کنید دو انسان با دو میزان مختلف تشنگی در دو محیط گوناگون قرار دارند. نفر اول بسیار تشنه و نزدیک به هلاکت است. او در بیابان گم شده و به زودی جان خود را از دست خواهد داد و دیگری، دو ساعت پیش، یک لیوان آب خنک نوشیده و اکنون در محیط خنکی نشسته است. حال دو لیوان آب گوارا جلوی این دو نفر می‌گذاریم و به آن‌ها می‌گوییم تا نیم ساعت تنها به عرق روی بدنه لیوان نگاه کنید، اما حق ندارید آب را بنوشید. آیا این دو نفر، به یک اندازه اختیار برای دست زدن به آب دارند؟ هرگز این‌گونه نیست. فشار روانی و بدنی‌ای که به نفر اول می‌آید، هرگز نفر دوم را آن‌گونه تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. در واقع این دو شخص، به خاطر عوامل بیرونی (بودن در بیابان گرم یا اتاق خنک) و نیز درونی (تشنگی فراوان و اندک) و همچنین عوامل دیگری مانند قوت و ضعف اراده، از سه میزان متفاوت اختیار برای مخالفت یا اطاعت برخوردار هستند. بنابراین اختیار به معنای قدرت انتخاب و گزینش‌گری امری تشکیکی است.

### ۳-۲. مرز جلوه‌گری خداوند

شلنبرگ مدّعی است وجود خداوند به اندازه کافی روشن نیست و بندگان در بی‌اعتقادی به او موجه‌اند، بنابراین اگر جلوه‌گری خدا افزایش یابد انسان‌ها به او ایمان خواهند آورد. اما سوال این جاست که مرز این آشکارگی و پنهانی دقیقاً کجاست؟ به بیان دیگر، خدا باید به چه اندازه خود را عرضه کند که شلنبرگ و هم‌فکرانش بپذیرند و به خدا باوری تن در دهند؟ چه بسا بتوانیم ادّعا کنیم این مطالبه آشکارگی بیشتر خداوند نه حاصل پنهانی خدا که نتیجه کنجکاوی فیلسوفانه بیش از حدّ و بسنده نکردن به آن مقدار حقیقت آشکار شده است. این تقاضای آشکارگی و روشنی بیشتر خدا و حقّ سابقه‌ای به درازای تاریخ بعثت پیامبران دارد. مخاطبان پیامبران همواره دلایل وجود خدا و نبوّت آن‌ها را ناکافی دانسته، انجام دادن معجزاتی ویژه را طلب می‌کرده‌اند؛<sup>۱</sup> مطالبه‌ای که گاه با پذیرش پیامبران همراه شده و به وقوع پیوسته است. اگر چه تاریخ پیامبران نشان می‌دهد در صورت انجام دادن همه خواسته‌های مدّعیان نیز باز شماری از آنان زیر بار نخواهند رفت! قرآن کریم در مواردی به این موضوع اشاره کرده است که یکی از جالب‌ترین آن‌ها آیه ۷ سوره انعام است. این آیه درباره بهانه‌جویی‌های کافران برای نپذیرفتن قرآن است. خداوند در این آیه می‌فرماید: «و اگر مکتوبی نوشته بر کاغذ بر تو نازل می‌کردیم و آنان آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، قطعاً کافران می‌گفتند این [چیزی] جز سحر آشکار نیست». بنابراین، طبق این

۱. نمونه‌هایی از معجزه‌های درخواستی را می‌توان در سوره بقره (۵۵ و ۶۱)، اسراء (۹۲ و ۹۳) و انعام (۱۱۱) دید.

آیه از قرآن کریم حتّی اگر خداوند تمام درخواست‌های متقاضیان برای جلوه‌گری بیشتر حقایق دینی از جمله وجود خود را اجابت کند، باز هم بهانه برای الحاد و ایمان نیاوردن وجود خواهد داشت. بر فرض پذیرش سخن شلنبرگ - مبنی بر باقی ماندن اختیار انسان در صورت آشکارگی بیشتر خداوند - باید گفت در آن شرایط نیز ایشان و دیگر اختفاء‌باوران می‌توانند ادّعا کنند وجود خدا باید روشن‌تر شود تا بهانه‌ای برای پیمودن مدارج اخلاقی و الا‌تر برای انسان باقی نماند و در صورت آشکارگی بیشتر خداوند هم باز این مطالبه را ادامه دهند.

### ۳. جایگاه اختفای الهی در قرآن و حدیث

از آن‌جایی که به مسئله اختفای الهی و ارتباط آن با اختیار انسان در منابع دینی، گاه به‌صراحت و گاه به‌تلویح اشاره شده است، به جایگاه این موضوع در قرآن و حدیث نگاهی می‌اندازیم.

#### ۱-۳. ضرورت اختیار حداکثری در الهیات نقلی

آیات قرآن کریم درباره اختیار انسان را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: ۱- دسته‌ای که بر اصل اختیار انسان تأکید دارد و ۲- دسته‌ای که اختیار حداکثری را مطلوب می‌شمارد. برخی از آیات در رساندن این مقصود صریحند و برخی دیگر، به تفسیر و شرح نیاز دارند؛ برای مثال، خداوند درباره علّت مخفی بودن قیامت می‌فرماید: «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ» (طه: ۱۵)؛ به طور قطع، رستاخیز خواهد آمد! می‌خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر کوشش خود، جزا داده شود! (اختیار و آزادی عمل داشته باشد). آیت الله جوادی در تفسیر این آیه معتقد است که این پنهان‌کاری (اختفاء) به خاطر اهمّیت اختیار انسان است؛ زیرا اگر زمان قیامت برای بندگان روشن و آشکار بشود، آنان از ترس، خدا را اطاعت خواهند کرد نه با اختیار (جوادی آملی، بی‌تا، تفسیر سوره طه، جلسه هفتم، بر اساس پرتال جامع اسراء).

برخی مفسّران نیز ذیل همین آیه، بعد از بیان دو رأی متفاوت درباره معنای کلمه «أَكَادُ» در توضیح عبارت بعد از آن، پنهان بودن زمان قیامت را برای تحقق اختیار انسان ضروری می‌دانند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۳: ۱۷۱) به بیان روشن‌تر، اگر زمان قیامت از دسترس انسان‌ها خارج نبود و آنان نسبت به هنگامه وقوعش آگاهی داشتند، دیگر خداوند و دین را با اختیار کامل نمی‌پذیرفتند، بلکه وجود قیامت حتمی و ضروری که زمانش نیز بر آن‌ها آشکار بود را چنان

تهدیدی بر سر خود می‌دانستند که هر گونه انتخابی جز خداپرستی و دین‌باوری را از آنان سلب کرده است. بنابراین مخفی بودن زمان قیامت از انسان‌ها، دست آنان را برای انتخاب ایمان یا کفر باز می‌گذارد.

همچنان‌که گذشت، افزون بر اصل اختیار، اختیار حداکثری هم در قرآن مورد توجه قرار گرفته است، البته مدلول این دسته از آیات به‌صراحت دسته نخست نیست و گاهی به مقدماتی نیازمند است.

اختیار بشر و تحقق حداکثری آن در برنامه‌ریزی خداوند برای به کمال رسیدن انسان به اندازه‌ای جدی است که او حتی به شیطان اجازه می‌دهد آدمیان را فریب دهد و از راه راست منحرف کند. به بیان دیگر انسان‌ها کاملاً آزادند که از گام‌های شیطان پیروی کنند و یا در مسیر الهی قدم بگذارند. آیه ۲۱ سوره سبأ، این موضوع را به‌خوبی روشن کرده است: «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ»؛ شیطان بر انسان‌ها تسلط نداشت (و دست او را در اغواگری باز نگذاشتیم) مگر برای آن که مؤمنان را از شکاکان بازشناسیم.

به بیان روشن‌تر، خداوند شیطان را آفرید و به او اجازه داد تا با اغواگری‌هایش بشر را از راه راست منحرف کند؛ زیرا می‌خواست مؤمنان راستین از شکاکان (بهانه‌جو) تمایز یابند، البته این انحراف‌افکنی شیطانی باعث مخفی شدن حق از انسان نمی‌شود، بلکه حق و حقیقت همیشه به اندازه‌ای که برای حق‌جویان بی‌غرض لازم است، آشکارگی دارد. از این رو، مفسران معتقدند که انسان باید در دادگاه الهی پاسخ‌گوی انتخاب‌هایش باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۸: ۷۴)؛ چون آزادی عمل شیطان باعث سلب اختیار او نمی‌شود (طباطبایی، بی‌تا، ۱۶: ۳۶۶)، بلکه این آزادی شیطان برای شبهه‌افکنی در نهایت اختیار انسان را برای انتخاب خدا یا شیطان افزایش خواهد داد. توجه به این نکته ضروری است که برای خداوند ممکن بود اصلاً موجودی به نام شیطان را نیافریند یا اگر آفرید به او این مقدار اجازه نفوذ و اغواگری ندهد، اما چون برنامه‌ریزی خداوند بر آن است که هر کس با اراده حداکثری خود هر چه را خواست برگزیند، شیطان را آزاد گذاشت و البته خود نیز رسولان را برای هدایت انسان برانگیخت. همین‌جا می‌توان به خطای شلتبرگ اشاره کرد. او انتظار دارد خداوند خود را به‌گونه‌ای آشکار کند که جای تردیدی برای انسان‌ها باقی نماند (به عبارتی، انسان در شرایطی جبرآمیز به‌سوی ایمان کشانده شود)؛ در حالی‌که خداوند آن‌چنان اختیار انسان را مهم می‌داند که برای تحقق حداکثری‌اش دست شیطان را هم در انحراف‌افکنی بازگذاشته است! البته در این‌جا ممکن است به نویسنده اشکال شود که

ریشه بی‌دینی و الحاد تنها در جهل و بی‌معرفتی نیست و بسیاری از ملحدان به‌خاطر منافع اقتصادی، قدرت سیاسی، نفوذ اجتماعی و پیروی از شهوات الحاد را برگزیده‌اند. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم اگر خداوند خود را آشکار می‌کرد، دیگر برای انسان‌ها امکان ملحد شدن وجود نمی‌داشت، بلکه چون الحاد و بی‌خدایی علل گوناگونی دارد، در صورت آشکارگی خداوند نیز انسان‌ها می‌توانستند او را نپذیرند و به اطاعتش تن ندهند. بنابراین در شرایط جلوه‌گری حداکثری نیز اختیار انسان‌ها (برای ایمان آوردن یا نیاوردن) محفوظ می‌ماند.

در پاسخ به چنین اشکالی باید گفت که هرگز ادعا این نیست که تنها دلیل الحاد و بی‌ایمانی، ضعف معرفتی است. حتماً در طول تاریخ، افراد فراوانی بوده‌اند که حق را به‌روشنی دیده و باور نکرده‌اند؛ اما باید میان کسانی که به‌خاطر اغراض مادی پاری حقیقت می‌گذارند و کسانی که به دلیل نبود قراین و دلایل، مؤمن نمی‌شوند، فرق گذاشت. ما می‌توانیم به‌آسانی شرایطی را تصور کنیم که خداوند خود را بسیار بیشتر از اکنون جلوه‌گر کرده و با این افزایش جلوه‌گری، شمار مؤمنان افزایش یافته است؛ برای مثال، افراد، تجربه‌های دینی بیشتری را تجربه کنند یا کیفیت و وضوح تجربه‌های دینی و نحوه دلالت‌شان بر امر قدسی روشن‌تر بشود؛ اما چرا خداوند این اقدامات را که به‌آسانی به ذهن ما می‌رسد، انجام نمی‌دهد تا مؤمنان زیادتر و کافران کم‌تر شوند؟ حتماً باید دلیلی برای این عدم اقدام خداوند یافت. به نظر می‌رسد یکی از دلایل مهم عدم جلوه‌گری خداوند - به آن صورت که ما انتظار داریم و البته کاملاً هم ممکن است - حراست از اختیار حداکثری انسان است.

### ۲-۳. توازن میان هدایت‌گری و جلوه‌گری

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، صفات خدا با هم انسجام دارند. در آیات ۵۲ تا ۵۴ سوره حج نیز خداوند به‌صراحت می‌فرماید به شیطان اجازه ایجاد انحراف دادیم تا ایمان مؤمنان محک بخورد.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، مؤمنان با دیدن القانات شیطان، مرتبه عمیق‌تر و ناب‌تری از اختیار را

۱. وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَائِمَةَ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ. وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم، مگر این‌که هر گاه آرزو می‌کرد (و طرحی برای پیش‌برد اهداف الهی خود می‌ریخت) شیطان القاناتی در آن می‌کرد، اما خداوند القانات شیطان را از میان می‌برد، سپس آیات خود را استحکام می‌بخشید و خداوند علیم و حکیم است. هدف از این ماجرا این بود که

تجربه می‌کنند و امکان انتخاب میان مسیر شیطانی یا الهی برای‌شان بیش از پیش فراهم می‌شود. بنابراین آفرینش شیطان و نیز باز گذاشتن دست او برای ایجاد اختلال در مسیر هدایت نشان می‌دهد که اختیار حداکثری برای خداوند مهم بوده است. او می‌خواهد بندگانی که از دالان امتحانات سخت معرفتی می‌گذرند به سرمنزل ایمان تزلزل‌ناپذیر برسند. این موضوع نشان می‌دهد که نه تنها اصل وجود اختیار جزئی اساسی از برنامه آفرینش انسان است، بلکه این اختیار باید در بیشترین اندازه ممکن ظهور پیدا کند تا بشر بتواند به مراتب بالاتری از کمال دست یابد. به بیان روشن‌تر، هر چه بیشتر امکان برگزیدن غیرخدا برای انسان فراهم باشد، ارزش انتخاب ایمان به خدا بیشتر خواهد بود. البته مدعا این است که افزایش اختیار انسان به صورت مطلق نیست، بلکه مشروط و محدود به هدایت‌گری است. به عبارت بهتر، خداوند متعال از یک‌سو انسان را باید به اندازه‌ای که برای یافتن حق و حقیقت لازم است هدایت کند و از سوی دیگر، باید بیشترین اختیار ممکن را به او بدهد. بنابراین اگر بخواهد کفه ترازو را یک‌طرفه و به سود اختیار حداکثری افزایش دهد، هدایت‌گری به اندازه‌ای که لازم است از بین می‌رود و اگر بخواهد تنها جانب هدایت‌گری را بگیرد، چیزی از اختیار حداکثری باقی نمی‌ماند. شاید این مثال بتواند تا حدی نحوه توازن و ارتباط میان این دو (اختیار حداکثری و جلوه‌گری حداکثری) را روشن کند. ترازویی را در نظر بگیرید. یک طرف این ترازو، هدایت‌گری الهی و طرف دیگر، اختیار حداکثری انسان قرار دارد. اگر هدایت‌گری به سوی پایین حرکت کند، اختیار حداکثری بالا می‌رود و اگر اختیار حداکثری پایین بیاید، هدایت‌گری ارتفاع می‌گیرد. در نگاه اول، این چنین به نظر می‌رسد که چون اختیار حداکثری انسان برای خداوند بسیار مهم است، پس باید کفه هدایت‌گری را در پایین‌ترین وضع نگاه دارد تا اختیار حداکثری افزایش یابد؛ اما این تمام ماجرا نیست، زیرا درست است که انسان در آن شرایط از یک اختیار ناب حداکثری بهره‌مند است، اما این اختیار را می‌خواهد در چه امری به کار بگیرد؟ اساساً عرضه حقی صورت نگرفته است تا او بخواهد از آن اختیار برای پذیرش یا رد آن حق استفاده کند. بنابراین در این وضعیت، خداوند تنها اختیار

---

خداوند القای شیطان را آزمونی برای آن‌ها که در قلبشان بیماری است و آن‌ها که سنگدلند، قرار دهد و ظالمان در عداوت شدیدی دور از حق قرار گرفته‌اند و نیز هدف این بود کسانی که خدا آگاهی به آنان بخشیده، بدانند این حقی است از سوی پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیآورند و ط‌هایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند.» (حج: ۵۴-۵۲؛ ترجمه بر اساس تفسیر نمونه)

حداکثری را تأمین کرده، ولی به صفت هدایت‌گری‌اش ملتزم نبوده است. حال می‌خواهد به صفت هدایت‌گری ملتزم باشد. چه مقدار باید کفه هدایت‌گری را بالا ببرد و اختیار حداکثری را به زیر بکشد؟

مدّعی ما آن است که تنها به آن مقدار که لازم است، وظیفه دارد تا هدایت‌گری را افزایش داده، حق را روشن کند و اختیار را تقلیل دهد. هدایت کردن بشر (عرضه کردن حقایق باورهای دینی) فراتر از مقداری که برای یافتن راه حق از باطل لازم است، به بیهوده پایین رفتن کفه اختیار حداکثری منجر می‌شود که مطلوب خداوند نیست. بنابراین مدّعا آن است که خداوند با ایجاد توازن میان دو طرف کفه، آن را به‌گونه‌ای تنظیم می‌کند که خروجی‌اش بیشترین مقدار التزام به معانی صفات و نیز برنامه‌هایش برای اداره عالم باشد. بنا بر آنچه گذشت، خداوند از یکسو به شیطان اجازه می‌دهد که در مقابل آموزه‌های نجات‌بخش پیامبران، تعالیم انحرافی خود را مطرح کند و بشر را به‌سوی آن بکشاند، اما از سوی دیگر، به اندازه کافی حق را روشن می‌کند تا کسانی که می‌خواهند هدایت یابند به القائنات شیطانی توجّه نکنند و مسیر الهی را برگزینند. وقتی خداوند برای تحقّق اختیار حداکثری انسان‌ها به شیطان اجازه می‌دهد که در جلوه‌گری هر چه بیشتر حقایق دین اختلال ایجاد کند، می‌توان دریافت که او ممکن است برای تحقّق همین اختیار حداکثری، وجود خود را به آن اندازه که جان شلنبرگ و دیگر اختفاء‌باوران توقّع دارند، عرضه نکند، البتّه خدا باوران معتقدند که خداوند به اندازه کافی قراین و نشانه‌های وجود خود را عرضه کرده است و هیچ انسانی در صورت تحقیق و تدبّر، دلایل را ناکافی نخواهد یافت؛ اما به هر حال، بر اساس توقّع نابجای منکرانی که به اختفای الهی باور دارند، او باید خود را بیش از این عرضه می‌کرد. پیدا است که هر چه خدا جلوه‌گرتر شود، انسان محدودتر می‌شود و این محدودیت مطلوب خداوند نیست.

در برخی احادیث نیز مسئله اختیار مورد توجّه معصومان قرار گرفته است. در روایت زیر هم به اصل اختیار و هم به ضرورت تحقّق اختیار حداکثری اشاره شده است، البتّه اصل اختیار در معنای ظاهری حدیث است و اختیار حداکثری با ضمیمه کردن چند مقدمه قابل استنباط است.

امیر المومنین علی علیه السلام بر حسب خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه (معروف به قاصعه) می‌فرماید:

خداوند می‌توانست آدم را از نوری بیافریند که روشنایی‌اش سوی چشم‌ها را ببرد، عقل‌ها را در برابر زیبایی و جمالش مبهوت سازد و عطر و پاکیزگی‌اش قوه شامه‌ها را تسخیر

کند (ولی نیافرید) و اگر چنین می‌کرد، گردن‌ها در برابر او خاضع می‌شد...! اما خداوند مخلوقات خویش را با اموری که از فلسفه و ریشه آن آگاهی ندارند، می‌آزماید تا از هم ممتاز گردند». امام در بخش دیگری از همین خطبه نکته‌ای می‌فرماید که با ضمیمه کردن چند مقدمه می‌تواند مسئله اختفا را گره‌گشایی کند: (ولی) اگر خداوند می‌خواست می‌توانست هنگام مبعوث ساختن پیامبران، درهای گنج، معادن طلا و باغ‌های سرسبز را به روی آن‌ها بگشاید و پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان بفرستد. اگر این کار را می‌کرد، امتحان از میان می‌رفت و پاداش و جزای بی‌اثر و وعده‌ها و وعیدهای الهی بی‌فایده می‌شد و پذیرندگان (آن بلاها) دیگر پاداشی نداشتند... اگر پیامبران دارای آن چنان قدرتی بودند که کسی با آنان مخالفت نمی‌کرد و توانایی‌ای داشتند که هرگز مغلوب نمی‌شدند...، پذیرفتن آن‌ها برای مردم آسان‌تر بود، اما این به خاطر ترس بود نه خلوص در تبت... هر قدر امتحان و آزمایش بزرگ‌تر و مشکل‌تر باشد، ثواب و پاداش گرانقدرتر و بیشتر خواهد بود.<sup>۱</sup>

سخن حضرت اگر چه به‌طور مستقیم به بحث اختفای خداوند مربوط نمی‌شود، اما چون درصدد بیان چگونگی هدایت‌گری خداوند است برای حل پرسش اختفاء، راه‌گشا است. امام علی علیه السلام ضمن بیان امکاناتی که برای خداوند وجود داشت تا خود را به شکل روشن‌تری بنمایاند و نشانه‌های حقایق نمایندگان را بیشتر آشکار کند این کارها را موجب آن می‌داند که ایمان به خداوند و فرستادگانش در شرایطی جبرآمیز اتفاق بیفتد که با فلسفه اصلی ایمان در تعارض است. به بیان روشن‌تر، خداوند این آشکارگی حداکثری را که راه بر بهانه‌جویی منکران می‌بست به کار نگرفت، چون عنصر اختیار را که ارزش ایمان به آن است ضعیف و یا حتی نابود می‌کرد؛ اما جمله پایانی حضرت را می‌توان نقد دقیقی به برهان اختفای الهی جان شلنبرگ شمرد و پاسخی که او به منتقدان داده است.<sup>۲</sup> امام می‌گوید هر قدر امتحان و آزمایش بزرگ‌تر باشد پاداش و جزا بیشتر خواهد بود. به عبارت دیگر، چون هدف اصلی خداوند از آفرینش جهان آن بوده است که

۱. در ترجمه فرازهای نهج البلاغه، از ترجمه آیت الله مکارم شیرازی استفاده شده، البته ترجمه برخی جملات، خلاصه شده است.

۲. جان شلنبرگ بعد از تقریر اولیه برهان و مشاهده اشکالاتی که به آن وارد شد، به نقد منتقدان پاسخ گفت که گذشت. این بیان امام می‌تواند پاسخ او به منتقدانش را نقد کند.

انسان به صورت اختیاری به کمال حداکثری برسد این جهان را آزمایش‌گاه قرار داده است. انسان‌هایی که از آزمایش‌های پرشمار الهی سربلند بیرون می‌آیند پله‌های کمال را یکی پس از دیگری طی می‌کنند و آن‌ها که شکست می‌خورند از کسب کمال باز می‌مانند. افزون بر این، لازمه موفقیت یا شکست در امتحان‌ها، داشتن اختیار حداکثری است. بنابراین انسان کمال‌طلب باید از اختیار حداکثری بهره‌مند باشد تا بتواند در مسیر کسب کمال حداکثری گام بگذارد و داشتن اختیار حداکثری، با جلوه‌گری حداکثری ناسازگار است. صورت‌بندی منطقی استدلال بالا چنین است:

۱. اگر انسان بخواهد به کمال حداکثری برسد، باید از امتحانات سخت الهی سربلند بیرون بیاید.

۲. اگر انسان بخواهد از امتحانات سخت الهی سربلند بیرون بیاید، باید اختیار حداکثری داشته باشد (زیرا در غیر این صورت نمی‌تواند بین گزینه‌های سخت و متعدّد قرار گیرد و دست به گزینش بزند).

۳. پس اگر انسان بخواهد به کمال حداکثری برسد، باید اختیار حداکثری داشته باشد. اکنون نتیجه قیاس قبل را در قیاسی جدید به کار می‌گیریم:

۱. اگر انسان بخواهد به کمال حداکثری برسد، باید اختیار حداکثری داشته باشد.

۲. اگر انسان بخواهد اختیار حداکثری داشته باشد، خداوند نباید خود را به صورت حداکثری نمایان کند (چون این جلوه‌گری حداکثری، اختیار انسان را محدود می‌کند).

۳. پس اگر انسان بخواهد به کمال حداکثری برسد، خداوند نباید خود را به صورت حداکثری نمایان کند.

بنا بر آن چه گذشت، چون اختیار حداکثری انسان برای خدا مهم است، او خود را به صورت کامل آشکار نکرده است تا این اختیار باقی بماند. اختیار حداکثری زمینه‌ساز کسب کمال حداکثری است که فلسفه اصلی خلقت بوده است. بنابراین مسئله اختفای الهی در متون دینی مطرح شده، اگر چه با ادبیات فیلسوفان دین معاصر نبوده است.

### نتیجه‌گیری

چالش اختفای الهی را نخستین بار نیچه مطرح کرد و بعد از او شلنبرگ آن را گسترش داد. در

این مقاله بیان شد که ضرورت بقای اختیار انسان برای ایمان آوردن به او و یا انکار وجود او جزو سنت‌های خداوند است که مورد توجه اختفاء‌باوران قرار نگرفته است. همچنین مطرح شد که صفات خداوند هر کدام اقتضائاتی دارد و در عرصه تحقق گاهی با هم متعارض است و نباید با برجسته کردن بیهوده یک صفت، از اقتضائات سایر صفات غافل شد؛ همچنین جوابیه شلنبرگ مبنی بر بقای اختیار انسان حتی در صورت آشکارگی بیشتر خداوند مورد نقد قرار گرفت و بیان شد آن اختیاری که مد نظر خداست و باید برای انسان باقی بماند، اختیار حداکثری است نه اختیار حداقلی. بر اساس این تفاوت، نه تنها انسان‌ها باید از اصل اختیار برای انتخاب‌گری میان خیر و شر برخوردار باشند، بلکه این اختیار باید به صورت حداکثری جلوه‌گر شود تا آن‌ها بتوانند در صورت تمایل به خدا کفر بورزند یا وجود او را بپذیرند. بقای اختیار حداکثری انسان، جزء خدشه‌ناپذیر سنت خداوند در آفرینش هستی، انسان و اداره آن است. بنابراین خداوند میان جلوه‌گری خود و اختیار انسان نوعی توازن ایجاد کرده تا هم انسان از اختیار حداکثری بهره‌مند باشد و هم جلوه‌گری خداوند به اندازه‌ای که برای ایمان به او لازم است، اتفاق بیفتد.

## منابع

### قرآن مجید.

۱. افضل‌ی سید عبدالرئوف و عزالدین رضانزاد، (۱۳۹۷)، «واکاوی برهان خفای الهی از چشم‌انداز فلسفه اسلامی»، قیسات، ش ۸۷.
۲. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۹)، «بنیاد بین‌المللی علوم و حیاتی اسراء»، بازیابی از:

